

دست و بنانرا اگر خالصتی هست همین است که
چیزی از شما بشما نگارند - چشم و زبان اگر صلی دارند
همان است که سطری از شما به بینند یا بخوانند - ع

ور نه بیند چه بود فایده بینائی را

اگر بدانی که هر بار کاغذی از شما میرسد تا چه حد
برای من شادی فزا و غم گاه است با آن طور
مهربانی و غمگساری که داری دایم خواهی نوشت و
منتظر جواب خواهی شد - من اگر هیچ ننویسم حق دارم -
همه رشتها مخدره و مستور میشوند - ابقار افکار شما را
چه افتاده که شاهی و خود نمائی نکنند -

خم گشته مگر کمان ابروش

بشکسته مگر خدنگ مژگانش

زان سبزه فغان که خوابد کرد

در سایه سنبلی گستانش

بیت ثانی را باقتضای زبان حال نوشتم نه از مقوله

المقال یجد المقال است - افسوس که استغراق خیال

شما چنانم فریب داد که گویا حالا با هم نشسته ایم و

بی واسطه نامه و رسول سخن در پیوسته بهیهات بهیهات

آن سخنها که میان من و آن عالیذرف

بزبان بودی اکنون بر رسول است و پیام

عجبت والد هر کثیر عجبه - که مثل شمالی امروز هرگاه

کاغذی بنویسید همه شکایت اوضاع زبان باشد و

زمام کارش در دست امثال بنده و میرزا سعید افشار

بیفتد - و نیای ما دریائی است که لای و خاشاک را

در هر موج هزار اوج میدهد و در و مرجان را دائم

در حقیقت قعر میدارد - حرفت ادب نه امروز نیست

نه بوالعجب و اگر چنین بود بایست شما چنانکه در فضل
و کمال و حیدر عصرید در جاه و مال نیز اوهده دهر باشید
نه مثل حالا که مانند سرو آزاده و تنی دستید و جمع
زخارف بقدر مصارف مقدور نمیکرد و اگر در بنده
بالمثل وجه معاش و راه انتقاشی مظنون باشد از
ان است که من تیر چنان اهل و خردمندیم - اما
امیدوارم که اگر خزاین پرویز و دفاین قارون و
حاصلات املاک بیج مسکون از من باشد در پامی
یک مونس جان و یار همزبان تشار توأم نمود
صحبت یوسف به از دراهم معدود

چه فایده که دور زمان حضرت یعقوب را در حسرت
این صحبت چنان میدارد که "و ایضت عیناه من الحزن"
و یوسف صدیق را در حبس عزیز می بی تیر چنان

میگذارد که "لبت فی السبحن بضع سنین"

راست نوشتید من شما را از طهران آوردم اما برای

راحت دل و شادی جان نه برای طواف درب

مختاران و عواف کوچک با بیان - سخن و سخن فاضلان

جز این نیست که مجاور جاهلان و معاشر بیاصلان

باشند - المرء عدو لما جهل نستجیر بالله تعالی من قرب

الاعادی و بعد الایادی - لعل و گوهر در آخور گاو و

خرچ قدر وارد - گرگ و سگ را کند جیفه مردار

مرغوب است نه بوی کلبه عطار اما -

تغلطت الایام فی بان اری

بغیضاً بناءً او حبیباً یقرب

ای بیوفای زمانه و بد عهد روزگار ع

آخر بغلط یکی وفا کن

عجیتر آنکه نراغ نیز از صحبت طوطی بجان بود و لاجول
کنان میگفت سزاوار من آنستی که با زاغی بر سر
دیوار باغی همی رفتی خرامان -

پارسا را بس آنقدر زندان

که بود هم طویله رندان

قدر فراتر تشنه مستسقی میدانند نه سیراب بلغمی -

در مذاق قبطیان خون بود نیل "انما یورید الله لیعدّ

بههم ولکن لا یشعرون" اسب و استر برای شما در

عزم عیادت احباب قحط است و دیگرانرا جنایب

از مواکب بیباید و حال آنکه ابلق چرخ گردونرا

قابل رکوب شما نمیتوان گفت - و الا از قول ثنائی

حجازی میگفتم - شهر

گر رای رکوب آری برخنگ نم نه زین

نه آنچه مرده و خوشید بر اشهب و ادم باش

خسته شدم از بس بیبوده نگاری کردم و هیچ از جواب
مکتوب شما ننوشتم باز بمیرزا علی نقی رجوع شد ناچار و السلام

کاندلیت که مرحوم قایم مقام از خراسان
باصفت الدوله نوشته است

خداوندگار محنت شعارا چون سابقا مصحوب آدم
نواب بهمن میرزا عرض کرده بودم که حضرت ولیعهد
روحی فداه خود با معدودی سوار متعاقب ترکمانان
فازتگر تشریف بردند - لهذا حال عریضه را بچاپاری
ردان حضور عالی ساخته واجب دانستم که خاطر عالی
را از دو رهگذر آسوده سازم -

اول آنکه بحمد الله از اقبال روز افزون شاهنشاهی
 بخیر و عافیت و فتح و نصرت برگشتند. و ایل و اسیر
 و اخترمه وافر آوردند. سهل است سردار آنها خان
 والی نام که در جنگ نواب شجاع السلطنه و رکن
 الدوله هر دو بود بدام انتقام افتاد. از قضا همین
 ترکمان در همان اوقات رستم خان چوله را اسیر
 کرده بود. و امسال بحسن موقع اسیر همان رستم خان
 شد. از بس اذیت بخلق خراسان رسانده بود روزی
 که سوکب والا وارد شد و او را داخل اسرامی آوردند
 زن و مرد و صغیر و کبیر از دروازه خیابان سفلی تا
 میدان ارگ همه دور او جمع شدند کمبازده بود که
 از هجوم عام تلف شود. آنروز مثل عید نبرد بود
 برای مردم خراسان. خدا را شکر که ضرب و صدمه

معقولی در این ایلیغار به آلامانهای ترکمان رسید و
 اسپرهای خوب بدست آمد که هر چه همیشه کشت و شتر
 چران و کاروانی برده باشند انشاء الله تعالی بدست
 می آید. حضرت ولیعهد روحی ذراه هر یک از ملتزبین
 رکاب را که جزئی جلادت کرده بود بعد از مراجعت
 نوازش و ریزش کلی فرمودند. حتی با مثال تقی گرگ که
 پوشاکش از پوست سگ پیس بهتر بود قباهای زری
 اعلی و شالهای کشمیر ممتاز و جبهه های ماهوت زنجیر دار
 دادند. از پول و غله هم در این قحطی و نابودی هر طوری
 بود مضایقه نشد.

تانی آنکه اگر چه با آن همه اصرار و ابرام کمترین یکتومان
 از طلب چند ساله سپاه بسطام و یکنفر از سواره و
 سپاه دارالمز و سمنان نرسانید که از کار اینجا اطمینان

بهرسد و مثل شرفیابی چار محال و رسیدن خبر بافق
از دنبال نشود. اما فضل خداوند تعالی و بخت
شاهنشاه روح العالمین فراه امداد کرد. و همین ضرب
که به آلامانها رسید حساب خود را کردند و افاقت کامل
حاصل شد. کمترین بسیار سعی کردم که خود تشریف نبرند
والی خراسان را مامور فرمایند. اول قبول فرمودند بعد
نمیدانم چه طور شد که خود هم با والی تشریف بردند.
باین سبب قدری تفاوت درین هنگام که خود عازمند
و والی متوقف بهم خواهد رسید. البته بندگان عالی
تا حال امدادی مامور داشته اند. همینکه امداد برسد
انتشار الله تعالی بیچ عیب و نقص حاصل نمیشود.
کمترین لازم نمیدانم که در باب نظامی که ساخلوند و
سمنانی دامغانی و استرابادی تجدید عرضی بکنم. چرا که

اگر عرایض سابقه تاثیر نکرده باشد این اصرار حالا هم
 نمیکند. مردم همه از سرحد خوارزم و قزاق تا سیحون
 و پیشاور بخرابی دین و دولت اجماع کرده اند. و در
 این حالت که آوازه مراجعت ولیعهد شایع میشود و
 قشون غیر خراسانی اینجا کم است خود بهتر میدانید که
 ایرادی لازم هست یا نه. حضرت ولیعهد روحی فداه
 آنچه مقدور شان بود در استحکام کار اینجا مضایقه
 فرمودند. صادرات روس و سرباز شتقاتی از بی پوی
 و بی تانی کم مانده بود متفرق شوند. بعد از عید
 بمشقتی که فوق آن امکان ندارد طوری ساکت کردند
 و بوعده متقاعد فرمودند. اطمینان بهم رسید که انتشار الله
 بعد از حرکت موکب والایا تا خبری از سرکار ولیعهد
 برسد بر سر خدمت خواهند ماند. قشون خراسان را

هم سر کرده از خود تعیین کردند و قرار ملبوس و چادر
 و مواجب و سیورسات را مثل آذربایجانی دادند.
 توپچی ساخلو قلعه جات را از بلوکات کوه پایه مشتمد
 جوانان خوب مستعد انتخاب نمودند. و تا حال تحسیر
 عریضه بیچ نقص نمانده. مگر اسب که در این زمستان
 بسیار کم مانده و بسیار مشکل است که عوض استقاط
 توپخانه و غلامان و نهجات و سواره خراسانی و آذربایجانی
 موجود شود. اما هر چه نوکریهای آزموده خوب دارند همه را
 اینجا در خدمت والی میگذارند و هر یک را خدمتی فراخور
 حال رجوع فرموده اند که عمده آنها عالیجاه مخدوم معظم
 کامگار کشیکچی باشی دام مجده العالی است و عالیجاه
 میرزا موسی نایب و میرزا محمد علی و میرزا حسن. و از
 سپاهی سهراب خان سرتیب و قاسم خان قدیمی و

صمصام سرسنگ - و از ساخلو علی اصغر خان عجم و
 ابوالقاسم خان عرب بطوری غریب و ضعیفی عجیب
 مخلص زاده سرکار صادق هم چون اسمش با رسم
 مطابق است خدمت همگی را میکنند و اختصاصی
 جداگانه بسرکار کشیکچی دارد که هیچ ربط باین عوامل ما
 نحن فیه ندارد - و امیرزادگان و سیف الدوله میرزا
 دیروز که سه شنبه بود وارد شدند - حضرت ولیعهد
 روحی فداه بنواب سیف الدوله میرزا زیاده مرحمت
 فرمودند زود تر طلبیدند - و چنان اتفاق افتاد که هر
 جا نوازشی باو میشد تاوی با میرزاده بزرگ میفرمودند
 باین سبب دیشب که کمترین در خدمتشان بودم حرفی
 جز تنفر از دنیا و توجه بعقبی مذکور نمیشد - و گویا فرمانی
 از شاهنشاه دارند که عزم عتبات فرمایند - و میفرمودند

ولیعهد تخلص از فرمان همایون نخواهد کرد - کمترین باقسام
 مختلفه عرض نصیحت کردم - اما تعجب است که امیرزاده
 بزرگ با آنکه مورد ضرب بود طوع العنانتر و سهل‌القیادت
 از نواب سیف الدوله میرزا دیدم که مورد نوازش و التفات
 بود - و مع هذا دیشب میفرمود نه خراسان میخواهم نه آذربایجان
 میروم نه یزد میخواهم - پدرم مرا حکماً فرستاد هرگز نمی‌آدم - از
 قزاقیکه کمترین میفهم نواب سیف الملوک میرزا چون
 بلطف و قهر ولیعهد روحی فداه عادت قدیم دارد و
 بنصیحت پذیرفتن از کمترین هم عمرها خو گرفته است -
 عنقریب بهمان مراتب اولی و پله‌های بالا میرسد دنیا و
 آخرتش همین توجیه سرکار ولیعهد است و بس خلاف
 نواب سیف الدوله میرزا که سخنهاش حالا با این عالما
 ربط ندارد و آنهم انشاء الله تعالی خوب خواهد شد ع

انگور نو آورده تزیین طعم بود ❖ والسلام

کافوریت مرحوم فایم مقام از آذربایجان باصفت الدوله نوشته

خداوندگارا صاحب اقتدارا - امیدوارم که جناب اقدس
آلی روز بروز بر شوکت و اقتدار و حشمت و
اختیار شما بیفزاید - ساحت احوال ماها همه نمونه شبستان
بود - رقیبه کریمه مانند شمع پرتو وصول بجمع انداخت
فی الحال رونق گلستان یافت -

یارب این آتش که بر جان من است

سرو کن زان سان که کردی بر خلیل

خدا را شکر که بین و توجه خداوندگار اعظم کارها آسان

شد آتشها گلستان گردید- نظر علی خان آمد فرامین
 همایونرا رساند- مراسم و مکارم شاهنشاهی را در محافل
 عام و مجالس خاص تقریر نمود- نواب نایب السلطنه
 در فکرت و حیرت شد که چگونه در مقام تلافی و
 بکافی این اشفاق و عواطف برآیند- کمترین دست
 بدعا برداشته متوسل به بواطن اجداد طاہرین هستم-
 و از فخر و شرف در پیراهن نمیکنم- این چاپار
 بتعمیل روانه شد که خبر ورود ایچی را بشما برساند-
 فرصت نیست که بتفصیل جواب مطالب مرقومه
 خداوندگار داده شود- روز شنبه دوازدهم ایچی از اینجا
 راه می افتد تا قزوین خواهد آمد- آنجا انشاء الله همانند
 شما باید برسد آدمی بفرستید که بدستور العمل محمد حسین
 خان رفتار کند و خلاف خواهشی در راهها برای

ایلی نشود تا بنحاک پامی اقدس همایون برسد - نواب
 خسرو میرزا را با وصف آن رفتار که بگریباده و
 شد نوعی اعزاز نمودند که بهیچ شاهزاده فرنگستان نشده
 بود - تلافی آنرا انشاء الله تعالی شما باین ایلی که آمده
 است بفرمائید - آدم بسیار خلیق صادق است مفسد
 و بد ذات و متفرعن نیست - بخصوصه با شما طوری
 معتقد و مخلص شده که فوق آن ممکن نیست - البته
 کاغذ و تعارف سرکار در راهها باو برسد بسیار
 بجاست - اگر فرمانی بسر افرازی او یا محمد حسن خان
 که او به بیند صادر شود و بداند که مراحم شاهنشاهی
 شامل حال اوست نور علی نور خواهد بود - امیدوارم
 که در قم و کاشان و شهرهاییکه در عرض راه است
 از تعارفات گرمی و خوش زبانی که خرجی ندارد و

مایه امتنان پیشود مضایقه نشود - استقبال او را هم
 قدری خوبر قرار بدهید - منزل و مکانش را البته خوب
 خواهید فرمود - هر روزه تا آنجاست التفاتی یاد بودی
 از شما یاد بشود خوب است - منظور نظر نایب السلطنه
 روحی فداه این است که حسن سلوک با این طوری
 بشود که رفع بدنامی کریبادون باشد و معلوم شود که
 بدیها از همراهان او بوده والا دولت قاهره ایران
 مهاندوست و غریب نواز میباشد -

خبری تازه که قابل عرض باشد نیست مگر اینکه نواب
 خسرو میرزا این روزها وارد تفریس میشود - و غراف
 پستوتیج بصورت مارشلی رسیده این روزها میرود و
 میگوید که زود خواهیم آمد الله اعلم - سلطان محمود هم
 حاجی ملا شریف ایچی این دولت را بسیار بسیار

خوب راه انداخته این روزها یوان میرسد و نامه مشعر
 بر کمال رضامندی از موافقتهای شاهنشاه و همجواری
 دولت ایران می آرد - وزیر بغداد هم بایوز انگلیس
 را نزد ایچی واسطه کرده که ایچی شفاعت او را در
 حضرت والا نماید - سلیمان بیک که از سلیمانیه فرار نمود
 در دهات جا دادیم خودش باپسرش این روزها وارد
 میشود و انشاء الله امرا و محمود پاشا طوری که صلاح
 دولت قاهره باشد قرار خواهد گرفت - و زحمتهای
 نواب مستطاب والا در این جمع ضدین که روس و
 عثمانی هستند بالمثل هر دو راضی و شاکر باشند و محمود
 و سلیمان و میررندوز و وزیر بغداد هر چهار با اختلاف
 آرا بامیدواری راه بروند البته بر رای عالی مخفی نمانند

والسلام

از سرخس بمشهد نوشته

صاحبانه ملکا هم نه چرا زانکه ترا

مدحت از وصف برون است نه جای لقب ^{بست}

دستخط شریف در زمانی که قلعه یاغی گرفته شده بود و

مال سرکشان کلاً بتاراج قشون رفته رسید جای ماها

در زیارت خالی بود و جای شما در نهب و غارت ع

متاع کفر و دین بی مشتری نیست

شکر خدا کنید که امروز جامع حسنات دنیا و آخرت شماید

لا غیر و خسر الدنیا و الاخره ما یم و بس - ع

یارب از مادر گیتی بچه طالع زادم

همه حسنات یکطرف و صحبت های آقا محمد حسن یکطرف که

روح است و روح از مهاجرت او مانند صید مذبح - ع

یا قوم علی الفریب نوحوا نوحوا

آواز مهرک سلیم و لحن و نوای این تصنیف - خدا
بر استخوانش گل دماناد - و اینها یاد پای زمان جاهلیت
است که بقول احوص بن محمد -

ذلت بشاشته واصبح ذکرة

شجنا نقل به الفواد وینهل

اما امروز روز کار پیری است شمع و اهتر از امثال
بنده نه بتار و آواز است و نه منصوری و شهنواز -
بلی پیشرفت کارهای دولت پادشاه و تکریر و توالی
فتوحات حضرت ولیعهد روحی فداه پیر و جوان نمیفهمد
ای محتسب از جوان چو خواهی شادی

فتح سرخس بنده را با قد خمیده برقص می آورد بچها از نل
صورت خود برنجد نه حمل هیولای غیر - سبحان الله عجب

عالمی است پنج شش هزار مسلمانان اسیر بودند- و
 بفاصله دو ساعت قدرت آبی ظاہر و نور بر ظلمت
 قاهر شد و کار بعکس اتفاق افتاد- اسیرها خلاص
 شدند و خلاصها اسیر- بندها خواجہ شدند و خواجہها بندہ
 یک قوم را ز تارک برداشتند تاج
 یک قوم را جواهر بستند بر جبین

تبارک الله الذی بیداه الملک یوقی الملک من یشاء و
 یتزع الملک من یشاء وهو علی کل شیء قَدِیر- والسلام

کانهذیست که مرحوم قایم مقام از طهران
 بعد از ولیعهدی ولیعهد بن ولیعهد طاب
 الله نژاد نخراسان محمد رضا خان وزیر

خراسان نوشته است

برادر عزیز کاغذهای شما در دارالخلافه رسید و آنچه
 منتها آرزوی دلها بود از فضل خدا و مرحمت شاهنشاه
 روح العالمین قداه بجزآن مدطوری که همه عالم حیرت
 کردند- تا امروز هیچ بادشاه باین آشکاری و شکوه و
 شوکت ولیعهد تعیین نکرده بود- چادر مروارید مکرل را
 بر سر تپه سلام زدند و مجموعه های طلا و نقره حلویات
 در وسط چادر- و کاسه نبات و قند روی بر روی
 میزها- و خوانچه های نبات و قند در خارج پوش از
 چهار طرف سه قطار چیدند- و شاهی اشرفی نثار و
 عود و عنبر و بهار و گلاب و شربت و ساز و نواز
 و عیش و عشرت و طرب و سقا خانهای مملو از

نقل و شربت - اعلی و ادنی زن و مرد صغیر و کبیر
 عارف و عامی غریب و بومی از دروازه دولت تانیه
 سلام و همچنین از دروازه شکران تا انجا بهم پیوسته زره
 و زنجیر ایستاده بودند - در صحرا و نهرها و باغات و
 سکوها جای سوزن نماند - صد خردار میخ و دوازده
 خردار قند و شش خردار شکر چینی صرف شربت
 تاشاچی شد - و البته صد یک خلق از میوهای تازه
 باغات بشرتهای سقاخانه عام میل نکردند - و نواب
 صاحبقران میرزا که مباشر سپاه نظام دارالخلافه است
 حامل خلعت همایون بود - یکدست تمام از ملبوس مخصوص
 همایون و جبه مروارید و یکزوج بازوبند خاصه شاهنشاهی
 را با زنار و جواهر شاه شهید مرحوم و شمشیر مرصع مشهور
 بجهان کشای محمد حسن خان و خنجر مکرمل فتحعلی خان

جد اعلی را آورده علما و عرفا و فضلا و شرفا خطبه‌ها
 خواندند و دعاها بدولت شاهنشاه روح العالمین قداہ
 کردند. و در ساعت سعد بتاریخ دوازدهم صفر سنه ۱۲۵۰
 ہجری خلعت ہمایون را پوشیده و ہفتصد و بیست
 توپ شادی انداختہ شد. و از شلیک صالوات و
 سربازگوش و ہوش بزین و آسمان نماہد و خوانچہ‌های
 شیرینی و مجموعہ‌های حلویات و ککہ‌های قند و کاسہ‌های
 نبات بامناہ و امراء و خوانین و معارف و سرکرده‌گان
 و کدخدایان و غلامان و عملجات علی قدر مراتبم تقسیم و
 تسلیم گردید. بعد ذالک مجلسهای شیلان در تالارهای
 دریایہ و اروسیہا و مناظر و غرفات نگارستان و دلکشنا
 و حوض خاقان آراستہ شد. و سفرہ‌ها انداختہ و انواع
 ماحضر ساختہ. بقول جلایر

خورشدهای ترمشس ماندرانی
 کباب و قلیه و ساک و بورانی
 قطاب و قرص و نقل و آبدندان
 نزاکتهای نغز و بارپندان
 مرباهای بالنک و به و سیب
 گرفته از گلاب و قند ترکیب
 پلوهای برود و نهانند
 بیخ و مشک و گلاب و شربت قند

ما تشتهی الا نفس و تلذ الا عین حاضر و موجود و بخوشی
 و خوشوقتی مصروف گردید- و با کمال تنگدستی که از
 خراسان برگشتیم و منتهای امساک که بنده درگاه از بیم
 قرض مندی و وامداری کردم و دوازده هزار تومان نقد
 و چمن در همان یکروز بمصرف خلعت و انعام رسید-